

مرورې بر زندگي ابوموسي اشعري
منصور داداش نژاد

مرورې بر زندگي ابوموسي اشعري (م 44)

مقاله اي که در پي خواهد آمد مرورې است بر زندگي ابوموسي اشعري اين ر جل سياسي جنجالي تاريخ اسلام که در میان ما بیش از همه به مواضع نادرست و زشتش در جریان حکمیت شناخته شده است. این نوشته به سبک دایره المعارفي نوشته شده و به همین دلیل منابع در داخل پرانتز و در داخل متن آمده است. مشخصات این منابع در انتهای مقاله درج شده است.

نامش عبد الله بن قيس بن سئلم (نام و نسب کامل وی و اختلافات در آن را بنگرید: ابن سعد، 4/78؛ کلبي، 1/369؛ ابن عبد البر، 4/326) از اشعريان يمن است. مادرش ظبيّه دختر وهب است که اسلام پذيرفت و در مدينه درگذشت (ابن سعد، 4/78).

ابو موسی مردی کوتاه قامت، لاغر اندام و کوسه بود (ابن سعد، 4/86). صدای دلکشی داشت و رسول خدا (ص) صدای نیکوی وی را ستود و آن را مانند صدای نی‌های آل داود (ع) دانست (ابن سعد، 80/4؛ عبد الرزاق، 2/485). صدای نیکوی او در نماز جماعت مأمومین را به تعجب وامی‌داشت (ابن سعد، 4/81 و رک: ابن ابی شیبیه، 7/154)، حتی همسران رسول خدا (ص) مشتاق شنیدن آوای خوش قرائت نماز وی بودند (ابن سعد، 4/81؛ ابن عساکر، 32/50؛ ابن گزارش برای زنان خود ابو موسی نیز نقل شده است، ابن عساکر، 32/84). رسول خدا (ص) او را با القاب بلندی مانند سالار سوارکاران (= سیدالفرار) ستود (ابن سعد، 4/80). در برابر گزارش‌های یاد شده برخی اخبار از موقعیت نامناسب ابو موسی نزد رسول خدا (ص) حکایت دارد. بر اساس گزارش‌های، عمار، شاهد لعن ابوموسی از سوی رسول خدا (ص) بوده است. اما ابو موسی می‌گفت پیامبر (ص) برای وی استغفار کرده است (ابن عساکر، 32/93؛ در این گزارش احتمال جایجا شدن نام پیامبر (ص) با امام علی (ع) وجود دارد). در گزارش منحصر به فرد دیگری، ابو موسی توسط حذیفه بن یمان که در میان صحابه به شناختن منافقان شهره بود، به عنوان منافق قلمداد شده است (فسوی، 2/771). چنان که کتب شیعی وی را یکی از چهارده نفری دانسته‌اند که در جنگ تبوک قصد رماندن شتر رسول خدا (ص) را داشته‌اند (صدوق، 499 و رک: طبری شیعی، 157؛ بیاضی، 3/247؛ برای اطلاع از نقل دیگری از این خبر که در آن تصریحی به نفاق ابو موسی نشده بنگرید: ابن ابی شیبیه، 8/588). گزارش‌های دسته دوم را می‌توان ناشی از ناخرسندی عده‌ای از مواضع بعدی ابو موسی به ویژه در دوره امام علی (ع) ارزیابی کرد.

ویژگی‌های اخلاقی: ابو موسی به مسائل ظاهری شرع پایبند بود و می‌گفت اگر دو سال خراج عراق را در برابر نوشیدن شرابی بدو دهند چنین نخواهد کرد (ابن سعد، 4/82). او مردم را به گریستن سفارش می‌کرد (ابن سعد، 4/82). به وعده‌های خود پایبند بود (ابن سعد، 4/83). ابو موسی هنگام خواب شلوارکی (سراویل، تیان) می‌پوشید تا مبادا عورتش ناخواسته نمایان شود (ابن سعد، 4/83؛ بغوی، 4/44؛ ابن عساکر، 32/90). وی در خانه تاریک هنگام غسل کردن برای حیاء از پروردگار خم می‌شد (ابن سعد، 4/85؛ ابن عساکر، 32/90). او همچنین از افرادی که بدون لنگ در آب ظاهر می‌شدند، متعجب بود (ابن سعد، 4/85؛ برجلانی، 44).

گفته شده در سخن گفتن دقیق بود و خطا نمی‌کرد و سخنان صائب وی تشبیه به کار قصابی می‌شد که دقیقاً استخوانها را از مفاصل جدا می‌کرد (ابن سعد، 4/83). تأکید بر این ویژگی می‌توانست برای پوشاندن موضع‌گیری نادرست او در آستانه جنگ جمل و سفارش به کناره‌گیری مردم و همچنین موضع‌وی در حادثه تحکیم باشد (به ادامه مقاله بنگرید). او در دشواری‌ها استوار بود، یک بار که طاعونی در شهر شیوع یافت از او خواستند که از شهر بیرون‌رود، اما وی نپذیرفت (ابن سعد، 4/83).

علم و دانش: ابو موسی در دانش قضا تبحر داشت و سفارش‌های قضایی وی را عمر تأیید می‌کرد

(ابن سعد، 4/85). عمر به او در باره شیوه قضاوت نامه‌ای بلند نوشت و پاره‌ای از اصول قضا را بر شمرد (بلاذری، انساب، 10/389؛ ابن عساکر، 32/71). شعبی قاضیان را چهار نفر دانسته که عبارتند از امام علی (ع)، عمر، ابوموسی و زید بن ثابت (ابو نعیم، 4/1751؛ ابن عساکر، 32/63). ابو موسی به جهت آشنایی با مسائل قضا و قضاوت، برای برهه‌ای در زمان عثمان منصب قضاوت کوفه را عهده دار شد. علاوه بر قضاوت، از ابوموسی به عنوان یکی از فقهای اصحاب رسول خدا (ص) نام برده شده است که در مسجد پیامبر (ص) به سئوالات فقهی پاسخ می‌گفته‌اند (ابو نعیم، 4/1751). یعقوبی (177، 161، 122/2) وی را به عنوان یکی از فقهای دوران پیامبر (ص)، عمر و عثمان ذکر می‌کند. از او در کنار افرادی مانند ابن مسعود و زید بن ثابت به عنوان یکی از اصحاب فتوی نام برده شده است (بلاذری، انساب، 11/214). #

دانش دیگری که ابو موسی در آن فعال بود، دانش قرآن و قرآنت آن بود. ابو موسی پیش از یکی شدن مصاحف برای خود مصحفی داشت که معمولاً اهل یمن از آن پیروی کرده و مصحف وی را معتبر می‌دانستند. هنگامی که مصحف ارسالی عثمان نزد ابوموسی آمد، اجازه نداد اضافات نسخه خودش حذف گردد و تنها درخواست کرد، اضافات نسخه عثمان بر مصحف وی افزوده شود (ابن شیه، 998/3 و رک: سجستانی، 70).

ابو موسی بر اساس دستور عمر، مخالف نوشتن حدیث بود و چون حدیث وی را نوشتند، تقاضا کرد که محو شود (ابن سعد، 4/84؛ بغوی، 4/43). وی در میان اصحاب رسول خدا (ص) شیفته عبد الله بن مسعود بود و مجالست با او در یک جلسه را پرفایده‌تر از یک سال کار می‌دانست (فسوی، 2/547). او علم ابن مسعود به قرآن را می‌ستود (بلاذری، انساب، 11/213).

عصر رسول خدا (ص): در این که ابو موسی چگونه و در چه زمانی اسلام آورد اختلاف است. بر اساس برخی گزارش‌های تأیید نشده وی هنگامی که رسول خدا (ص) در مکه بود به آنجا آمد. ابتدا با تیره‌ای از قریش هم پیمان شد. سپس اسلام را پذیرفت و در سال پنجم بعثت به حبشه هجرت کرد. روایت ابو برده فرزند ابو موسی حاکی از آن است که رسول خدا (ص) به ابوموسی و همراهان امر کرده است که همراه جعفر به حبشه مهاجرت کنند (ابن سعد، 4/79). بنابر نظر ابن سعد (4/79) این گزارش مخدوش است زیرا هیچ یک از سیره نگاران نخستین مانند موسی بن عقبه، ابن اسحاق (برای اطلاع از نظر ابن اسحاق به ادامه مقاله بنگرید) و ابو معشر که فهرستی از مهاجران حبشه تنظیم کرده‌اند، ابو موسی را از مهاجران به حبشه ندانسته‌اند. علاوه بر این با توجه به سن و سال وفات ابو موسی که در حدود سال 50 در 63 سالگی رخ داد قاعدتاً در سال پنجم بعثت وی کودکی 5 ساله بوده است. بنابر این اگر گزارش‌های زمانی مربوط به وی صحیح باشد، باید زمان اسلام وی را متأخرتر دانست و گزارش‌های دیگری مانند هم پیمانی با سعید بن عاص و هجرت به حبشه را از اصل باطل دانست.

اما گزارش‌های دیگر نه ابو موسی را از مهاجران حبشه دانسته و نه هم پیمانی وی با قریش را صحیح می‌داند. بر اساس این گزارش وی در مکه اسلام پذیرفت و از مسلمانان قدیمی است (این گزارش در صورتی که وفات وی را قبل از سال 50 و در سال 42 بدانیم قابل پذیرش است زیرا در این صورت وی هنگام پذیرش اسلام حدوداً پانزده سال داشته است). او پس از پذیرش اسلام به سوی قبیله خود رفت و آنان را به اسلام خواند. سال‌ها بعد هنگامی که رسول خدا (ص) در مدینه بود با همراهانی از قبیله خود خدمت رسول خدا (ص) آمد. ابو موسی و اشعریان که حدود پنجاه و چند نفر بودند برای آمدن خدمت رسول خدا (ص) مسیر دریای سرخ را انتخاب کردند، کشتی آنان دچار طوفان شد و آنان را به سرزمین حبشه کشاند. این حادثه مصادف با مراجعت مهاجران باقیمانده در حبشه به مدینه بود. اشعریان همراه آنان شدند و همگی به مدینه بازگشتند. همراهی اشعریان با مهاجران حبشه در بازگشت، برخی سیره نگاران را به اشتباه انداخته و گمان کرده‌اند، ابو موسی از مهاجران به حبشه بوده است (ابن عبد البر، 4/327). از جمله این افراد، ابن اسحاق است که وی را از مهاجران به حبشه و از هم پیمانان آل عتبه بن ربیع از بنی عبد شمس دانسته است (ابن هشام، 1/347). ابن اسحاق در گزارش بازگشت مهاجران از حبشه در سال هفتم مجدداً از وی یاد کرده و ابو موسی را جزو همراهان جعفر بن ابی طالب دانسته است (ابن هشام، 4/4). با این که ابن اسحاق به صراحت وی را از مهاجران به حبشه دانسته است اما سیره نگاران و تراجم نویسندگان (ابن سعد، 4/79؛ ابن حجر، 4/181)

گفته‌اند که ابن اسحاق وی را از مهاجران به حبشه ندانسته است. منشأ اولیه این اشتباه مشخص نیست اما منابع بعدی بدون مراجعه به اصل سیره ابن اسحاق با اتکا بر آنچه منابع بعدی گفته‌اند، چنین گزارشی را نقل کرده‌اند. #

ابو موسی خود نیز ادعا کرده که رسول خدا (ص) از غنائم خیبر به اشعریان و مهاجران حبشه داده است (ابن اثیر، 6/300). حتی اگر این ادعای ابو موسی را بپذیریم دلالتی بر هجرت وی به حبشه نمی‌کند زیرا، این پرداخت هدیه‌ای از طرف رسول خدا (ص) بوده است که احتمالاً به همه اشعریان و مهاجران به حبشه تعلق گرفته است.

ابو موسی به احتمال پس از آمدن به مدینه در سال هفتم در همانجا ماندگار شد و به یمن برگشت. بر اساس گزارش‌ها، اولین فرزند ابو موسی در مدینه متولد شد. او فرزند را نزد رسول خدا (ص) آورد. آن حضرت وی را ابراهیم نامید و با خرما کام (حنکه بتمرة) او را برداشت (ابن سعد، 4/80).

از ابو موسی روایتی در باره غزوه ذات الرقاع نقل می‌شود که بیانگر حضور وی در این غزوه است (ابن عساکر، 32/35). اما این غزوه در سال چهارم هجری رخ داده (واقدی، 1/3954) و ابو موسی در این غزوه شرکت نداشت؛ زیرا حضور وی در مدینه پیش از سال هفتم منتفی است. پیداست که در این موارد دست‌هایی در کار بوده تا فضایی را برای ابو موسی دست و پا کند.

ابو موسی در جنگ حنین پس از کشته شدن ابو عامر اشعری، جانشین وی شد و توانست، قاتل ابو عامر را بکشد (ابن هشام، 100، 4/96). پیامبر برای ابو موسی در این حادثه طلب مغفرت کرد و دعا کرد که در امت مرتبه بلندی داشته باشد. برخی حامیان ابو موسی تحقق دعای رسول خدا (ص) را در واقعه تحکیم و برگزیده شدن وی به عنوان حاکم دانسته‌اند (واقدی، 3/916).

ابو موسی به عنوان یکی از کارگزاران دولت رسول خدا (ص) معرفی می‌شود. بر اساس گزارشی پیامبر (ص) وی و معاذ بن جبل را به یمن فرستاد (ابن سعد، 4/81). واقدی (3/959) برخلاف دیگر منابع نقل کرده است که رسول خدا (ص) پس از فتح مکه، این دو را مأمور تعلیم قرآن و آموزش فقه برای مردم مکه کرد. وی از سوی رسول خدا (ص) کارگزار زبید و رمع و عدن و ساحل یمن بود (خلیفه بن خیاط، 61، ابن حبیب بغدادی، 126؛ بلاذری، فتوح، 1/83؛ ابن عبد البر، 3/104؛ ابن اثیر، 3/365). برخی منابع مانند طبری (3/228) منطقه مأموریت وی را مارب دانسته‌اند.

عصر خلفا: ابو موسی در فتوحات پس از رسول خدا (ص) به صورت فعال شرکت کرد. گفته شده است ابو موسی در فتوح شام شرکت داشته و شاهد درگذشت ابو عبیده جراح در طاعون مَواس بوده است (ابن اثیر، 3/365). شرکت او در فتوح شام مربوط به پیش از برگزیده شدن وی به ولایت بصره در سال هفدهم است. بنا بر این وی نمی‌توانسته شاهد درگذشت ابو عبیده جراح به سال هجدهم بوده باشد. پس از عزل مغیره بن شعبه از ولایت بصره در سال هفدهم، ابو موسی به جای وی تعیین شد (خلیفه، ص 93؛ بلاذری، فتوح، 2/424) و فصل جدیدی در زندگی سیاسی وی آغاز گشت. هنگامی که عمر می‌خواست، ابو موسی را برای این مأموریت اعزام نماید، وی را از شام فرا خواند و حضورش در بصره را جهاد در راه خدا قلمداد کرد (ابن سعد، 4/81). ابو موسی پیش از رفتن به محل مأموریت از عمر تقاضا کرد، تعدادی از انصار را با وی همراه سازد تا در امور به کمک نمایند (دینوری، 118). او در مدت فرمانداری بصره، نواحی بسیاری را فتح کرد. مهمترین شهرهای فتح شده توسط وی عبارتند از اهواز (خلیفه، ص 169؛ سمساط، حران و نصیبین (خلیفه، ص 96)، شوشتر (خلیفه، ص 102)، شوش (دینوری، 132)، اصفهان (ابن سعد، 4/82؛ خلیفه، ص 117)، فتح مجدد ری (خلیفه، ص 113؛ ابن قتیبه، معارف، 194)، قم و کاشان (بلاذری، فتوح، 2/385). گفته شده است عمر در سال 22 برای مدتی پس از عمار بن یاسر، ابو موسی را به ولایت کوفه انتخاب کرد و پس از مدتی وی را به خاطر اعتراضات مردم برکنار کرد (طبری، 4/165). اگر چنین بوده باشد، ولایت وی بر کوفه همزمان با استانداری وی بر بصره است که نواحی بسیاری را در پوشش خود داشت. اقدامی که با سیاست و خط مشی عمر در توزیع قدرت و متمرکز نساختن آن در دست فرد واحد منافات دارد. #

ابو موسی روابط حسنه‌ای با عمر داشت، و در نظر عمر فردی بزرگ بود. خلیفه دوم در غیاب وی او را می‌ستود هر چند خوش‌نداشت، ستایش وی به گوش ابو موسی برسد (ابن سعد، 4/81). عمر هر گاه ابو موسی را می‌دید از او می‌خواست با قرائت قرآن وی را متذکر سازد (ابن سعد، 4/81). یک بار که عمر در حال شنیدن قرائت قرآن ابو موسی بود، وقت نماز فرا رسید، چون به او یاد آور شدند گفت: مگر

ما در حال نماز نیستیم؟ (ابن سعد، 4/82).

بر اساس گزارش خلیفه بن خیاط، ابو موسی از این که نامه‌هایی بدون تاریخ از سوی خلیفه به دست ایشان می‌رسد، گله کرد. عمر با مشورت اصحاب، هجرت را مبدأ تاریخ قرار داد (خلیفه بن خیاط، ص 25؛ بلاذری، انساب، 10/321). چنان که عمر در قحط سالی از ابو موسی خواست برای وی آذوقه بفرستد که ابوموسی چنین کرد (ابن سعد، 4/82). ابو موسی مجری سیاست‌های عمر در بصره بود هر چند در خصوص موالی برخلاف عمر معتقد به سخت‌گیری و دور راندن آنان نبوده و در این زمینه تحت تأثیر اطرافیان با عمر نامه نگاری کرد و سیاست‌وی را صواب ندانست (سلیم، 2/743). عمر هنگام مرگ به منظور گردش مناصب در دست افراد مختلف وصیت کرد هیچ‌یک از فرماندارنش پس از وی بیش از یک سال بر سمت خود باقی نمانند (احمد، 4/391). اما ابو موسی چهار سال پس از عمر در سمت خود باقی ماند و در چهار سال نخست خلافت عثمان همچنان والی بصره بود (خلیفه، ص 133). در همین دوره وی منصب قضاوت بصره را نیز پس از کعب بن سور به عهده گرفت (خلیفه، ص 134).

عثمان در پی سیاست به مسند نشانیدن بستگان خویش، در سال 27 هجری ابو موسی را از ولایت بصره برکنار کرد و آن را به پسر خاله خود عبد الله بن عامر بن کریر از بنی عبد شمس سپرد (خلیفه، ص 116). پس از این ابو موسی به کوفه رفت و در آنجا مسکن گزید. او هنگامی که از ولایت بصره کنار رفت تنها ششصد درهم داشت که برای نیاز خانواده‌اش بود (ابن سعد، 4/83).

ابو موسی دوره ولایت خود بر بصره را با موفقیت و به خوبی سپری کرد. نشانه توفیق وی را می‌توان در رضایت مردم از وی جستجو کرد زیرا هیچ اعتراض قابل توجهی از وی به خلیفه سخت‌گیری مانند عمر گزارش نشد تا موجب سرزنش و توبیخ وی را فراهم آورد (برای اطلاع از برخی اعتراضات به عملکرد وی نزد عمر بنگرید: ابن شیه، 3/809). ضمن آن که برگزیده شدن وی به عنوان والی کوفه از سوی مردم و به عنوان نماینده آنان در داستان تحکیم نشان از وجهه مناسب وی نزد مردم و نیروهای سیاسی داشت. او با مردم هم‌دردی می‌کرد و چون شنید عده‌ای تنها به این دلیل که لباس مناسبی برای شرکت در نماز جمعه ندارند، از آن پس تنها با عبایی در میان مردم ظاهر می‌شد (ابن سعد، 4/84). بر خلاف گزارش بالا، گزارش دیگری حاکی از آن است که ابوموسی در موضع اتهام قرار داشته است. بر اساس این گزارش در دیداری که میان ابوذری و ابو موسی رخ داده، ابوذری تمایل نداشت که در کنار ابوموسی باشد، زیرا وی را یکی از عاملان خلفا می‌دانست که از این منصب برای انباشتن ثروت استفاده می‌کرده‌اند (رک: طبری، 11/533). این که ابو موسی خانه شناخته شده‌ای در کوفه برای خود داشت (ابن سعد، 6/95؛ بلاذری، انساب، 4/36) می‌تواند گزارش دوم را تأیید کند. #

فصل دیگری از زندگانی سیاسی ابوموسی با قرار گرفتن در منصب ولایت کوفه آغاز می‌شود. در سال 34 مردم کوفه علیه سعید بن العاص فرماندار اموی کوفه شوریدند. مالک اشتر که جریانات را رهبری می‌کرد از ابو موسی خواست که امامت نمازگزاران را به عهده گیرد. و در پی آن مردم کوفه از عثمان خواستند که وی را فرماندار کوفه گرداند (خلیفه، ص 124). عثمان تحت فشار کوفیان، ولایت ابوموسی بر کوفه را تأیید کرد. پیش از این عایشه از عثمان خواسته بود ابو موسی اشعری را به ولایت بگمارد. مضمون اصلی درخواست عایشه برای ولایت افرادی مانند عمرو عاص و ابو موسی اشعری، شکستن انحصار امویان در فرمانروایی بر سرزمین‌های اسلامی بود (مادلونگ، 145).

ابو موسی با این که توسط ناراضیان انتخاب شده بود اما در جریان قتل عثمان با آنان همراهی نکرد. وی قتل عثمان را گمراهی می‌دانست که برای امت ثمره‌ای جز خون نخواهد داشت (ابن شیه، 4/1242). با برگزیده شدن امام علی (ع) به خلافت و تعویض استانداران دوره عثمان، با سفارش افرادی مانند مالک اشتر، ابو موسی بر ولایت کوفه باقی ماند. اما در آستانه جنگ جمل وی از دستورات امام علی (ع) سرپیچید و به فرستادگان آن حضرت برای جمع آوری و بسیج نیرو بی‌اعتنایی کرده، در برابر آنان استقامت نمود. امام در نامه تندی او را «یا ابن الحائک» خواند و از فرمانداری کوفه عزل کرد (مفید، 243). ابو موسی با استناد به سخنی از رسول خدا (ص) از مردم می‌خواست که در فتنه، به کنج خانه خزیده و طرفین ماجرا را کمک نکنند (قاضی نعمان، 1/384؛ مفید، 247، 252). ابو موسی پس از عزل از فرمانداری کوفه تا مدتی متواری بود تا این که امام علی (ع) به او امان داد (طبری، 5/51).

داستان تحکیم: منفورترین فراز زندگی ابو موسی مربوط به ایفای نقش منفی در حادثه تحکیم است. پس از آن که در صفین قرار حکمیت گذاشته شد، یاران یمنی امام علی (ص) از جمله اشعث بن قیس،

بر حکمیت ابوموسی تأکید کردند. ابو موسی پیش از این در جریان جنگ جمل، با امام علی (ع) همراهی نکرده و آن حضرت وی را از ولایت کوفه عزل کرده بود و رأی و حزمستوده‌ای برای وی نمی‌شناخت (دینوری، 192). طبیعی بود که او نمی‌توانست نماینده واقعی امام علی (ع) باشد. بنا بر این واگذاری نمایندگی امام علی (ع) به او علی‌رغم ابراز پاره‌ای مخالفت‌ها از سوی افرادی مانند ابن عباس و احنف بن قیس، تنها در برابر فشار اطرافیان و بدنه اصحاب آن حضرت می‌توانست قابل توجیه باشد (ابن عساکر، 32/94). یمنی‌ها که ابوموسی را برای حکمیت پیشنهاد می‌کردند در پی کسی بودند که از علی (ع) و معاویه فاصله‌ای برابر داشته باشد در حالی که نماینده معاویه چنین نبود. اشعث و یاران وی که با انتخاب ابن‌عباس به عنوان حاکم مخالف بوده و بر انتخاب ابو موسی تأکید می‌کردند، سخنشان این بود که در این قضیه نباید دو مضرری به حکمیت بنشینند بلکه باید یک طرف یمنی باشد (ابن اعثم، 4/3). ابو موسی در این زمان در مکانی میان شام و عراق عزلت‌گزیده بود، وقتی شنید به عنوان حکم انتخاب شده بی‌درنگ پذیرفت (دینوری، 193). #

پیش از عزیمت ابو موسی به دومة الجندل، یاران امام علی (ع) مانند ابن عباس، شریح بن هانی، احنف بن قیس و دیگران که زنگران از انتخاب ابو موسی بوده و او را مردی سطحی می‌دانستند که صلاحیت رویارویی با عمرو عاص را ندارد، سفارش‌های مؤکدی کردند که فریب عمرو عاص را نخورد (منقری، 545؛ ابن قتیبه، الامامه، 1/153). ابو موسی که گمان‌های بد یاران امام را در باره خود می‌دید به آنان گفت: شایسته نیست گروهی که مرا متهم می‌کنند مرا به مهمی اعزام دارند تا باطلی از آنها دور یا حقی را برای آنان تأمین و تثبیت کنم (نصر بن مزاحم، 534). شریح بن هانی نیز در پاسخ طعنه‌ها گفت که مردان ما در نکوهش ابو موسی شتاب ورزیدند و از سر بدگمانی به وی طعنه‌ها زدند، ان شاء الله خداوند وی را از لغزش باز دارد (نصر بن مزاحم، ص 536).

امام علی (ع) نیز که اعتماد چندانی به ابو موسی نداشت، عبد الله بن عباس را نیز به عنوان نماینده شخصی خود همراه او فرستاد.

اردوگاه معاویه نیز که از مخالفت اصحاب برجسته امام علی (ع) با انتخاب ابو موسی و سستی پایگاه وی در میان آنان اطلاع داشت، تلاش در کشاندن ابو موسی به سوی خود کرد. معاویه در نامه‌ای به ابو موسی نوشت که اگر با وی مانند عمرو بن عاص بیعت کند، دو فرزندش را یکی بر کوفه و دیگری را بر بصره به ولایت گماشته و تمام حوائج وی را بر آورده می‌گرداند. اما ابو موسی پیشنهاد معاویه را نپذیرفت (ابن سعد، 4/84؛ ابن عساکر، 32/95).

مذاکرات حکمین در دو مرحله و دو منطقه دومة الجندل و اذرح انجام شد (مادلونگ، 347). در مذاکرات دومة الجندل، آنچه حکمین بر آن اتفاق کردند، بی‌گناه کشته شدن عثمان بود. این حکم آشکارا به نفع معاویه بود زیرا خود را خویشاوند وی و خونخواه او معرفی می‌کرد. در مذاکرات اذرح که ابو موسی دیگر نماینده امام علی (ع) نبود و از یاران امام کسی در آن مذاکرت حضور نداشت (عبد الرزاق، 5/463)، مباحث دیگری در باره خلافت مطرح شد. ابو موسی که شیفته «روش عمر» در خلافت بود به پسر وی عبد الله بن عمر گرایش داشت - ابن عمر داماد ابو موسی اشعری؛ مسعودی، 2/397 - و پیشنهاد برگزیدن وی به خلافت را مطرح می‌کرد (ابن قتیبه، الامامه، 1/156؛ دینوری، 199). در پی اقدام ابو موسی برای معرفی عبدالله بن عمر برای خلافت، ابن عمر به ابو موسی نامه‌ای نوشت و اظهار داشت، کاری که عمر وی را از آن نهی کرده بدان وارد نخواهد شد. ابن عمر در این نامه - که در اصالت بخش‌هایی از آن می‌توان تردید کرد - امام علی (ع) را شایسته‌تر از خود به خلافت دانست و ابو موسی را به تندی سرزنش کرده و در نزاع امام علی (ع) و معاویه، امام را بر حق دانست. ابو موسی به ابن عمر جواب داد که این کار را برای رضای خدا انجام داده و قصد قربت به خدا داشته نه قصد قربت به وی (ابن قتیبه، الامامه، 1/159).

پس از این که دو حکم نتوانستند بر شخص واحدی اتفاق نمایند، نهایتاً قرار بر این شد که مسئله خلافت به شوری واگذار شود. وی امارت را چیزی می‌دانست که با مشورت فراهم آید و آنچه باشمشیر بدست آید، پادشاهی است (ابن سعد، 4/85). تلاش وزیرکی عمرو عاص سرانجام بر این منجر شد که ابو موسی امام علی (ع) را از خلافت عزل کرد اما عمرو عاص بر خلاف قراری که با ابو موسی گذاشته بود، معاویه را برای خلافت تأیید کرد.

ابو موسی که گمان می‌کرد با مواضع خود می‌تواند خلافت را از چنگ دو رقیب بیرون بیاورد، خود را شکست خورده یافت و از ترس امام علی (ع) به مکه پناه برد. امام علی (ع) تصمیم حکمین را مخالف

کتاب خدا دانست و آن را محکوم کرد و در قنوت نماز بر ابو موسی اشعری، معاویه و عمرو عاص لعن کرد (الاصول الستة عشر، 88؛ کرکی، 2/335)

معاویه پس از تحکیم، زمانی که ابو موسی در مکه بود برای کشاندن وی به شام و بهره برداری بیشتر از او، به او نامه نوشت و از او خواست به شام نزد وی برود. اما ابو موسی تقاضای وی را نپذیرفت و گفت از این اقدام قصد الهی داشته (اردت بما صنعت وجه الله) و در باره امام علی (ع) نظر مساعدی دارد (ابن قتیبه، الامامه، 1/160؛ ابن عساکر، 32/96). #

امام علی (ع) چون از جواب نامه ابو موسی به معاویه اطلاع یافت، بر او ترحم کرد و دوست داشت که ابو موسی مجدداً به اردوگاه وی بپیوندد. نامه‌ای به او نوشت و وی را مردی گمراه اما شایسته استغفار دانست. ابو موسی تمایل به بازگشت به سوی امام داشت اما به گفته خود حیا از احقاقی که در حق علی (ع) کرده بود مانع از این کار شد. او در جواب نامه امام نوشت که برایش عذری باقی نمانده و موقعیت وی در مکه بهتر از شام و عراق است (ابن قتیبه، الامامه، 1/161).

ابو موسی پس از شهادت امام علی (ع)، و صلح امام حسن (ع) نزد معاویه رفت و چون در بار اول بر وی به خلافت سلام نکرد، از سوی معاویه تهدید به مرگ شد، ابو موسی روز بعد آمد و براو به امیری مؤمنان سلام کرد، و رفتار روز گذشته خود را تصحیح نمود، (بلاذری، انساب، 5/54؛ ابن عساکر، 32/97). براساس گزارش بلاذری (انساب، 5/50)، تحلیل معاویه از آمدن ابو موسی به نزد وی درخواست ولایت و امارت بوده که معاویه با آن موافقت نکرده است.

معاویه همیشه اقدام ابو موسی در مسئله حکمیت را حرکتی به نفع خود دانسته و وی را برادر و دوست خود قلمداد می‌کرد، بدین خاطر به فرزندش یزید سفارش کرد در صورتی که به حکومت رسد، با ابو برده، فرزند ابو موسی به نیکی رفتار کند (ابن سعد، 4/84). ابو برده بعدها در شمار اشراف کوفه و جانبداران مویان بود.

درگذشت: ابو موسی هنگام مرگ وصیت کرد برای تشییع جنازه کسی را خبر نکرده و پشت جنازه وی صدایی بلند نشده و آتشی روشن نگردد. وی از جامه دریدن، چهره خراشیدن و بلندگریستن نهی کرد (ابن سعد، 4/86).

در محل و زمان مرگ وی اختلاف است. مرگ وی در سال 42، 44 (بلاذری، انساب، 1/229)، 51، 50، (خلیفه بن خیاط، طبقات، 126) و 52 (طبری، 5/240) گفته شده است (ابن سعد، 4/87؛ ابن عبد البر، 327/4؛ ابن اثیر، 6/300).

تاریخ وفات‌های پنجاه به بعد احتمالاً با مسئله دیگری که مربوط به تعداد اشعریانی است که خدمت رسول خدا (ص) در سال هفتم آمدند، آمیخته شده است. پذیرش وفات وی در سال 50 و تاریخ‌های پس از آن، موجب خدشه دار شدن گزارش‌های مربوط به اسلام وی در مکه می‌شود. بنا بر این برای جمع میان گزارش‌ها سال 42 تا 44 می‌تواند زمان مناسب مرگ وی محسوب شود.

برخی محل مرگ وی را در مکه و برخی در کوفه در خانه خودش که در کنار مسجد بود نوشته‌اند (ابن عبد البر، 4/327). این که زیاد بن ابیه وصیت کرد در کنار ابو موسی اشعری دفن شود نشان می‌دهد که قبر وی در کوفه بوده است (بلاذری، انساب، 5/289).

گفته شده است وی هنگام مرگ 63 سال داشت (ابن عبد البر، 3/104). آید توجه داشت که عدد رُند و کلیشه‌ای 63 برای سن افراد بسیاری به کار می‌رود.

ابو موسی با ام کلثوم دختر فضل بن عباس بن عبد المطلب ازدواج کرد (ابن حبیب بغدادی، 439؛ بلاذری، انساب، 4/36؛ ابن قتیبه، معارف، 121؛ ابو نعیم، 4/1749). از وی نسلی باقی ماند که در کوفه می‌زیستند (ابن سعد، 378، 6/95). احادیث بسیاری از او در کتب حدیث پراکنده است. احمد بن حنبل (مسند، 419-4/391) در عنوانی جداگانه احادیث وی را در 30 صفحه رحلی گرد آورده است.

#

مأخذ: اسد الغابه + الاستیعاب + الاصابه + السیره النبویه + الطبقات الکبری + المحبر + المغازی + واقدی + انساب الاشراف + تاریخ الطبری + تاریخ خلیفه بن خیاط + تاریخ مدینه دمشق + مسند احمد + معجم الصحابه بغوی + معرفه الصحابه ابو نعیم +

ابن ابى شيبة (م 235)، المصنف، تحقيق سعيد محمد لحام، بيروت، دار الفكر، 1409؛ ابن اعثم كوفى، احمد (م 314)، الفتوح، بيروت، دار الندوة الجديدة؛ ابن شبه نميرى، عمر (م 262)، تاريخ المدينة المنورة، تحقيق فهم محمد شلتوت، قم، دار الفكر؛ ابن قتيبة، عبدالله بن مسلم (م 276)، الامامة و السياسة، تحقيق على شيرى، قم، شريف رضى، 1413؛ ابن قتيبة، عبدالله بن مسلم (م 276)، المعارف، تحقيق ثروت عكاشة، قاهره، دارالمعارف؛ برجلانى، محمد بن الحسين (م 238)، الكرم والجود، تحقيق عامر حسن صبرى، بيروت، دار ابن حزم، 1412؛ بلاذرى، احمد بن يحيى (م 279)، فتوح البلدان، قاهره، مكتبة لجنة البيان العربى، 1379؛ بياضى، على بن يونس (م 877)، الصراط المستقيم الى مستحقى التقديم، تحقيق محمد باقر بهودى، المكتبة المرتضوية لاهياء الآثار الجعفرية؛ دينورى، ابو حنيفه (م 282)، الاخبار الطوال، تحقيق عبد المنعم عامر، دار احياء الكتب العربيه، 1960م؛ سجستانى، عبد الله بن سليمان، كتاب المصاحف، تحقيق محمد بن عبده، قاهره، الفاروق الحديثه للطباعة و النشر، 1423؛ سليم بن قيس هلالى، كتاب سليم، تحقيق محمد باقر الانصارى، قم، دليل ما، 1381؛ صدوق، محمد بن على (م 381)، الخصال، تحقيق على اكرغفارى، قم، مؤسسة النشر الاسلامى؛ صنعانى، عبد الرزاق بن همام (م 211)، مصنف، تحقيق حبيب الرحمن الاعظمى، المجلس العلمى، 1392؛ طبرى، محمد بن جرير بن رستم، المسترشد فى امامه امير المومنين (ع)، تحقيق شيخ احمد محمودى، قم، مؤسسه الثقافه الاسلاميه؛ فسوى، يعقوب بن سفيان (م 277)، المعرفة و التاريخ، تحقيق اكرم ضياء العمرى، بيروت، مؤسسة الرساله، 1401؛ قاضى نعمان (م 363)، شرح الاخبار فى فضائل الأئمة الأطهار (ع)، تحقيق سيد محمد حسيني جلالى، قم، مؤسسة النشر الاسلامى؛ كركى، على بن الحسين (م 940)، جامع المقاصد، قم، مؤسسة آل البيت، 1408؛ كلبى، هشام بن محمد، (م 204) نسب معد و اليمن الكبير، تحقيق محمود فردوس العظم، دمشق، دار اليقظه؛ مادلونگ، ويلفرد، جانشينى حضرت محمد (ص)، ترجمه احمد نمايى و ديگران، مشهد، بنياد پژوهشهاى اسلامى، 1377؛ مسعودى، على بن الحسين (م 346)، مروج الذهب و معادن الجوهر، قم، مؤسسة دارالهجره، 1409؛ مفيد، محمد بن محمد (م 413)، الجمل، تحقيق سيد على مير شريفى، قم، المؤتمر العالمى لألفية الشيخ المفيد، 1413؛ منقرى، نصر بن مزاحم (م 212)، وقعة صفين، تحقيق عبدالسلام محمد هارون، قم، المكتبة آيت الله العظمى مرعشى النجفى؛ نخبة من الرواة (م حدود 150)، الاصول الستة عشر، قم، دار الشبيسترى، 1405؛ يعقوبى، احمد بن واضح (م 284)، تاريخ يعقوبى، بيروت، دار صادر.

منصور داداش نژاد

<http://www.historylib.com>